قال النبی صلی الله علیه وسلم من صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا ان یکون وراء الامام

الحمد لله کہ رسالہ عجیبہ غریبہ موسومہ

الدلیل القوی علی ترک القراءة للمقتدی

در بیان ترک قراءة فاتحہ خلف الامام

بمطبع احمدی واقع دہلی باہتمام ظفر علی

بماہ شعبان سنہ ۱۲ من ہجرة النبی صلی الله علیه وسلم طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید اضعف العباد وافقر عبیده المشتهر
الی مولاه الغنی احمد علی السهارنپوری که سبب تحریر این کلمات چند در بیان عدم قراءة خلف الامام آن
یکی از مخلصان قلبی عنایت فرمایان ولی اعنی مکرمی سید ضامن علی صاحب سهارنپوری بکرات ازین مهمات
در سهارنپور چنان فرمودند که جناب مولوی محمد شاه صاحب ساکن لودهانه که از اهل حق و متبعین سنت
روزگار اند پرسیده اند که حدیث عبادة بن صامت در قراءة فاتحه ثابت است یا نه در صورت ثبوت آن
حنفیان چه وجه ترک قراءة خلف الامام دارند گفتم البته حدیث مذکور را ابوداود وغیره نقل کرده است و
متمسک حنفیان قوله تعالی واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا است چون که شاه صاحب ممدوح
هیچ اسناد بخدمت مولوی صاحب موصوف نوشته از آنجا جوابش باز دیگر چیزی رقم فرمودند این صحیح نیست
که در مقدمه اختلافیه بحث و منازعه را مستحسن نمی پندارد و باز دیگر هم جوابش بطور بسیار کوتاه ورزیده وقت
الوقتی باین بیچ کرده دادم که موطا محمد را از اینجا برآورده پیش سید ضامن علی صاحب دادم که ازین کتاب
چندین روایات که از اخبار و آثار ذکر کرده است نقل کرده باید فرستاد بار مرتبه سیوم جواب این روایات
هم رقم شده اند سید صاحب ممدوح که واسطه این تحریر فیمابین بودند بسیار تاکید صادر فرمودند در معنی
که یکبار جواب این امر متوجه شده باید نوشت هرچند این امر مرغوب طبعم نبود نیز فرصت نمیشد و

کل

لکن بسبب آنکه کیدات سید امن علی صاحب نیز مشهور زین که مولوی محمد شاه هم مرددین دار[ند] شنید
و غرض از ین تحقیق دارند بحث و جدل طول و کرها این چند کلمات بسلک تحریر کشیدیم امید از اهل
صلاح آنست که آنچه از خطا و سهو که در ان رفته باشد باصلاح آن کوشند بلکه اگر ممکن باشد بتحریم
از آن اطلاع بخشند ان شاء الله تعالی بعد از دانستن حقیقت آن این ضعیف هم مخالف حق نخواهد یافت
ولا حول ولا قوة الا بالله و هو المستعان و علیه التکلان لکن چون که بنای این مقال بجواب سوال است ظن شد
باندراج سوال هم ضرورت افتاد و آن اینست سوال حدیث عباده بن صامت رضی الله عنه که ابو داود
وغیره آن را روایت کرده اند چنانچه در مشکوة نیز باشد صحیح و ثابت است در قراءة مقتدی
بوقت جهر امام در ان موجود و روایات دیگر که در عنایت نامه ارقام یافته معارض حدیث صحیح مرفوع آمده
شد علاوه آنکه صحت اسانید روایات مذکوره محل تأمل است چه صحت احادیث صحاح ستة
متفق علیه علما ست و در دیگر کتب صحت این امر باین وجه متعذر تا تعارض آیت کریمه با حدیث عباده
نیست جوابش این که حدیث را معارض آیت نگوییم بلکه مخصص آن چه از آیت مطلقا انصات و استماع
و نهی از قراءة بدون تخصیص وقتی از وقتی معلوم شد و از حدیث تخصیص انصات با ورای فاتحه تا
گردید پس حدیث معارض آیت نشد بلکه اطلاق آیت را تقیید و تخصیص بعض اوقات و دون بعض نمود
و قطع نظر از ین در صلوة سریه اصلا تعارض نیست چه اگرچه ظاهر مفاد آیه کریمه اینست که انصات برای استماع است
در صورت عدم استماع وجوب انصات ممنوع باشد از آیت خلاف ضد آنچه در بعض رسایل بنظر رسیده که
و بالفعل در خاطر منتشر همین قدر محفوظ بوده جوابش ارسال میشود جواب مختصر نماند که درین عبارت سوال
از بعض کلمات چنان معلوم میشود که سایل آگاهی کماهی به اصطلاحات اهل حدیث نیست برای بعض امور
متعلقه اینجا اولا ذکر کردن ضرورت افتاد فاقول بالله التوفیق باید دانست که معنی صحت حدیث
اگر حسب اصطلاح معهود محدثین یعنی متصل الاسناد بنقل عدول ضابط از شذوذ و علت سالم از شده

و علت است صحت پس صحت آن اصطلاحیست کما قال فی جواهر الاصول و الصحیح ما اتصل اسناده بنقل
العدل الضابط عن مثله و سلم عن شذوذ و علة اذا قیل فی الحدیث انه صحیح فمعناه ما ذکرنا و لا یلزم ان
یکون مقطوعا به فی نفس الامر و کذا اذا قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح اسناده علی الوجه المعتبر لا انه کذب
فی نفس الامر انتهی لکن این صحیح اگر بحد تواتر رسید مفید یقین خواهد شد و بدرجه شهرت موجب اطمینان
و اگر آحاد است افاده ظن خواهد بخشید کما هو مبین فی موضعه پس حکم بصحت حدیث موقوف است بر وجود شرائط
معهوده در سند وی اگرچه در صحاح سته نباشد و در صحاح سته سوای بخاری و مسلم احادیث هر قسم از صحاح
و حسان و ضعاف موجود و تسمیه بصحاح تغلیبی است چنانچه شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکوة گفته کتب سته
که مشهورند دران اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف همه موجود و تسمیه صحاح بطریق تغلیب است انتهی
و بخاری و مسلم اگرچه التزام این امر کرده اند که حدیث غیر صحیح در صحیحین خود نیارند لکن این نیست که تمامی صحاح را
دران درج کرده اند بخاری خود میگوید که نیاوردم درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کردم بسی از صحاح
و کذا قال مسلم فی مسنده پس مدار علما حکم بصحت حدیث و ضعف آن باعتبار احوال رجال سند است و فقط
حکم بصحت بخاری و مسلم تمامها بر جوع بااین اصل میکنند و کتب دیگر هم سوای صحاح سته معتبر اند که بعضی بسیاری
از احادیث صحیحه و صالح العمل مشتمل اند و بعضی از ایشان در صحاح سته نیست مولانا شاه عبدالعزیز صاحب در
عجاله نافعه فرموده اند که موطا مالک که امام صحیح است و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و صحیح بخاری و
مسلم هر چند در بسط و کثرت احادیث ده چند موطا باشند لکن طریق روایت احادیث و تمییز رجال و راه اسناد را
و استنباط از موطا آموخته اند انتهی ملخصا و کذا قال شاه ولی الله و سوای این مثل مستدرک حاکم که آنچه از بخاری
و مسلم احادیث صحیحه مانده درین کتاب آورده بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان
و صحیح ابن خزیمه و صحیح ابن حبان و غیرها و قطع نظر ازین اگر حدیثی معمول امام اعظم باشد و در صحاح سته او غیره آن
را ضعیف منسوب کرده باشند تضعیف ایشان نسبت با امام اعظم قابل حجت نیست چرا که ضعف کی تا رسیدن

[illegible]

این محدثین رحمهم الله بطرق واسطه ضعیف آن حدیث ضعیف قبول کرده باشد و ابو حنیفه که متقدم است او را آن
واسطه ضعیف نیفتاده باشد بلکه بطرق دیگر معتبر رسیده باشد الغرض بهر حال متقدم را فضیلتی است که نیست متأخر
را که بگوید در حق وی که صحیح و قوی را میگذارد و ضعیف را اخذ میکند چرا که او داناتر است بمراد شارع و ازین
ازینجا است که در اصول گفته حکم المعارضة بین السنتین المصیر الی اقوال الصحابة رضی الله تعالی عنهم خصوصا فقهای
ایشان مثل خلفاء راشدین و عبادله ثلثه و زید بن ثابت که نزد هم حجتی است قوی گویا آینه است برای توضیح مراد
شارع لا سیما در امریکه کثیر الوقوع باشد مثل قراءة صلوة وغیره تا آنکه اجماع اکثری از ایشان بخلاف
حدیث مرفوع درینچنین مقدمه مشعر است بضعف وی والا ممکن نبود که امری از پیشگاه رسول مقبول صلی الله علیه
سلم بثبوت رسیده باشد و آنحضرات از آن عدول فرمایند مگر وقتی که ثبوت آن بصحت نرسید پس مقدمه قراءة خلف
الامام که پنج بار در روزی درپیش میآید پنهان نیست که درچنین مقدمه توجه و رجوع باقوال جمهور صحابه که نوبت اجماع
شان در قرون شان بمرتبه تواتر رسیده باشد و قرائن حدیث هم مؤید قول ایشان باشد کرده شود بلکه مخلصی
مگر رجوع کردن بسوی اقوال ایشان نیست چون ممهد شد این مقدمه پس حالا بیان نماید حال حدیث عباده بن صامت که
در سوال مخصوص آیت گفته است حدیثیکه آنرا ترمذی و ابو داود و لفظه هکذا عن عبادة بن
الصامت رضی الله عنه قال کنا خلف النبی صلی الله علیه وسلم فی صلوة الفجر فقرأ فثقلت
علیه القراءة فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف امامکم قلنا نعم یا رسول الله قال
لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها انتهی در سند این روایت عند الترمذی
و ابی داود محمد بن اسحاق واقع است قال الشیخ ابن حجر فی التقریب محمد بن اسحاق صدوق یدلس و رمی
بالتشیع والقدر و در روایة اخری لابی داود انا اقول ما لی ینازعنی القرآن فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت
الا بام القرآن و عند النسائی نحوه و در سند این روایت عند النسائی و ابو داود نافع بن محمود واقع است و او مستور
الحال است کذا فی التقریب و یحیی بن معین که از نقاد حدیث و محققین این فن است او گفته که جمله اشتباهیه

اینحدیث اسناده لیس بذاک انتهی ونیز کلام ترمذی در جامع وی مؤید هست حیث قال بعد هذا الحدیث و
روی هذا الحدیث الزهری عن محمود بن الربیع عن عبادة بن الصامت رضی
الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب و
قال هذا اصح انتهی پس ترمذی این قدر الفاظ را که بروایت ثانی آورده و خطا اند از جمله استثنائیه وغیره قرار
داده چراکه روات این روایت کلهم ثقات اند و نیز اکتفا کردن بخاری در صحیح خود حدیث عبادة به همین قدر
الفاظ مثل روایت ثانیه ترمذی مؤید این مدعاست چراکه بخاری این حدیث را در چنین باب آورده که ترجمة الباب
آن وجوب قراءة خلف الامام است اگر به ثبوت رسیدی نزد بخاری حدیث عبادة مثل روایت ابوداود
مع جمله استثنائیه وغیره حالانکه اکتفی و ایضا صرح الزیلعی بان حدیث عبادة ضعفه احمد وجماعة وایضا
روی عن عبادة ما یعارض هذه الروایة المذکورة فی ابی داود بل یضعفها لان اسناده صحیح من هذه ولفظه عن
عبادة بن الصامت انه علیه الصلوة والسلام قال لا یقرأن احد منکم شیئا من
القرآن اذا جهرت بالقرآن قال الدارقطنی رجاله کلهم ثقات وغیر ذلک مما قال احمد بن حنبل ما سمعنا احدا
من اهل الاسلام یقول ان الامام اذا جهر بالقراءة لا تجزی صلوة من لم یقرأ انتهی فان حدیث عبادة اذا دل
علی وجوبیة قراءة الفاتحة حتما فی جمیع الصلوات بل تقتضی ان لا یجوز شیء من الصلوات الا بها فلیتامل پس
ظاهر است که هر که بنظر انصاف خالی از تعسف درین دلایل مذکوره که دلالت صریح بر ضعف حدیث عبادة است تامل
غور و تامل خواهد کرد بروی پوشیده نخواهد ماند که قول دارقطنی و خطابی در تحسین حدیث عبادة حیث قال الدارقطنی
اسناده حسن ورجاله ثقات وقال الخطابی اسناده جید از قبیل دعوی بلا دلیل است و لهذا ابن الملقن هرگاه که قول
ایشان را در تحسین حدیث عبادة بلا تعرض از حال محمد بن اسحاق قابل اعتراض یافت پی بدرستی قول ایشان
گردیده حجتی نامسموع و دلیلی غیر مطبوع قایم کرد حیث قال فان قلت فی اسناده محمد بن اسحاق وهو مدلس فکیف
یکون حسنا فالجواب ان الدارقطنی والبیهقی وابن حبان رووا بسندهم عن ابن اسحاق قال ذلک انتهی ورجال

غور است که ابن ملقن تدلیس ابن اسحاق ذکر کرده فقط و آن که ابن حجر عسقلانی که هم شافعی است وغیره ذکر کرده
که ابن اسحاق مدلس و رمی بالتشیع والقدر از این چشم پوشی کرده و مع هذا خود قایل گردید که تدلیس او حدیث
را از حسن بودن می برآرد و جوابش چنان داد که ضعیف‌تر از نسج عنکبوت است چرا که هرگاه که دارقطنی و ابن
حبان و بیهقی در کتب خود احادیث ضعیفه و سقیمه بل منسوب به وضع نقل کرده باشند و بنا بر ضعف حدیث بر ضعفا و
چنانکه اشاره از آن در مقدمه این رساله گذشته است پس مجرد روایت ایشان از شخصی چگونه دلیل بر اتقانش
کرده و کما هو ظاهر عند کل من له ادنی لب من عقل سلیم پس هرگاه که ظاهر شد حال روایت عباده که بتقدیر
صحیح و بتقدیر مجروح شبه حالا باید دانست تعارض آن بمعنی آیت و احادیث مرفوعه و غیر مرفوعه و مخالفت
جمهور صحابه خصوصا فقهای ایشان و تابعین وغیره که گزیر نیست حتی بنا بر طلب حق و قبول آن لکن در اینجا
حاجت افتاد بجواب چندین شبهات که وارد میشوند و آن اینکه اگر بخاطر خطیر راه یابد که بدون جمله استثنائیه
هم مقتضای حدیث عباده وجوب قراءة الفاتحه بر هر یک از امام و مقتدی است زیرا که بتقدیر الفاظ که لا صلوة لمن لم
يقرأ بفاتحة الكتاب فصاعدا مثبت مدعا هست یعنی فرض بودن قراءة بر هر یک از امام و مقتدی جوابش این که
این الفاظ بدین حیثیت مسلم لکن فرض بودن بحیثیت قراءة فاتحه بر امام هم غیر مسلم چه جای مقتدی چرا که لازم
میآید زیاده علی النص بخبر واحد کما قال فی الحسامی و لهذا لم نجعل علماؤنا رحمهم الله تعالی قراءة الفاتحة رکنا فی الصلوة
بخبر الواحد لانه زیادة علی النص انتهی و یؤیده ما روی البخاری وغیره فی قصة تعلیم النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة
للاعرابی ثم اقرأ ما تیسر معک من القرآن و یروی ما معک و لا یخفی ان المقام مقام التعلیم والبیان سوال پس
اگر گفته شود که مقتضای نص گو فرضیت فاتحه بخصوصها لازم نمیگرداند لکن مطلق قراءة را بر مقتدی خلف الامام
واجب میگرداند پس مطلق قراءة بمقتضای نص هم فرض گردید جواب گوییم آری لکن بمقتضای حدیث
من کان له امام فقراءة الامام له قراءة که بطرق متعدده ثابت است از مقتدی ساقط گشت سوال
پس اگر گفته آید که چنانچه در خبر فاتحه زیاده علی النص بخبر واحد لازم میآید در عدم قراءة مقتدی خلف الامام ترک

نص وهو قوله تعالى فاقرؤا ما تيسّر من القرآن بخبر واحد يعني من كان له امام لازم آمد جواب که هم
من تخصيص بخبر واحد وقتي مي توانند شد که عام بر قطعيت خود باقي باشد يعني مخصوص البعض نشود و اگر مخصوص
البعض گردد و باقي افراد ظني ميماند اکنون جايزست تخصيص آن بخبر واحد که آن بسبب ظنيت و عموم فاقرؤا
ما تيسّر من القرآن مخصوص البعض است در شخصي که امام را در رکوع يابد چرا که بر آن شخص قراءت بالاجماع
فرض نيست پس جايز باشد تخصيص آن بخبر واحد و معهذا مقتدي بالکل تارک قراءت نيست بلکه قراءت حکمي از
همين خبر من کان له امام فقراءة الامام له قراءة براي وي ثابت است کما اشار اليه العيني فان قلت قوله صلي
الله عليه وسلم قراءة الامام له قراءة يعارض قوله تعالى فاقرؤا فلا يجوز ترکه بخبر الواحد قلت جعل المقتدي قاريا
بقراءة الامام فلا يلزم الترک ونقول انه خص المقتدي الذي ادرک الامام في الرکوع فانه لا يجب عليه القراءة
بالاجماع فيجوز الزيادة عليه بخبر الواحد انتهى سوال اگر گفته شود هر گاه که نص فاقرؤا ما تيسر من القرآن مخصوص
البعض بالاجماع ثابت شد و بنا عليه قراءة از مقتدي ساقط گشت لجواز الزيادة بخبر الواحد وهو من کان له
امام فقراءة الامام له قراءة پس اکنون چرا جايز نميشود تخصيص آن بخبر فاتحه يعني لا صلوة لمن لم يقرأ بها کلها
الفاتحة والا فما الفرق في تخصيصه بخبر دون خبر جوابه ان التخصيص بالاول انما هو بالماموريت بعد ما ثبت تخصيصه
بمدرک الامام في الرکوع اجماعا ولم يبق تخصيصه لعموم المقروء فلم يجز تخصيصه بالظني انتهى که هم من هر گاه که لازم نشد
امام چه جاي مقتدي فرضيت فاتحه بخبر صحيح متفق الصحة اعني لا صلوة لمن لم يقرأ بها لمعارضته بالنص پس چگونه لازم شود
بر مقتدي بالفاظ ضعيفه حديث عبادة مع تعارضه لا بالنص بل بالنصوص احدها ما تيسر من القرآن ثانيها واذا قرئ
القرآن فاستمعوا له ثالثها من کان له امام الخ واما ما قال الشافعي رح يجب على المؤتم قراءة الفاتحة مطلقا سواء کانت
الصلوة جهرية او سرية لقوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب الحديث عبادة بن الصامت المذکور
فاقول الحديث عبادة قد بيّنه مفصلا بانه ليس قابلا للاحتجاج کيف مع التعارض بالنص القرآني واما استدلاله بقوله
عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الکتاب فجوابه ايضا بانه زيادة على النص اي فاقرؤا ما تيسر وهي لا تجوز بخبر الواحد

لكنه يوجب العمل فقلنا بوجوبها لكن خصصناها في حق المقتدي بالخبر المشهور في القراءة أعني من كان له امام وايضا قوله
لا صلوة محمول على نفي الكمال كقوله عليه السلام لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله ولا صلوة لجار المسجد الا
في المسجد وفي العيني ويحمل على نفي الكمال اولى بل يتعين لان نفي الاصل يستلزم نفي الكمال ايضا فيكون نفي
شيئين فيكثر المخالفة فيتعين نفي الكمال فان قلت هذا الحديث مشهور فان العلماء تلقته بالقبول فيجوز الزيادة
بمثله قلت لا نسلم انه مشهور لان المشهور ما تلقاه التابعون بالقبول وقد اختلف التابعون في هذه المسئلة لئن
سلمنا انه مشهور فالزيادة بالخبر المشهور انما تجوز اذا كان محكما اما اذا كان محتملا فلا وهذا الحديث محتمل لان مثله
يستعمل لنفي الجواز ويستعمل لنفي الفضيلة كقوله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لجار المسجد الا في المسجد
والمراد نفي الفضيلة كذا اه ويؤيد هذا التأويل قوله تعالى انهم لا ايمان لهم معناه انهم لا ايمان لهم موثوق
بها ولم ينف وجود الايمان منهم رأسا لانه تعالى قد قال وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم
وعطف على ذلك ايضا الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم فثبت انه تعالى لم يرد بقوله انهم لا ايمان لهم
نفي الايمان اصلا وانما اراد به ما ذكرنا وهذا يدل على اطلاق لفظة لا والمراد بها نفي الفضيلة دون الاصل كما ذكرنا
من النظير انتهى وكقوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له ولا صام من صام الدهر
~~لعا~~ يحيى فلا جمعة له ونظايره كثيرة ومع قطع النظر فلانه مأمور بالانصات بالنص وهو قوله تعالى واذا قرئ
القرآن فاستمعوا له وانصتوا ويؤيده ما روى مسلم عن زيد بن ثابت الانصاري قال وهو كاتب الوحي
ومن اجل فقهاء الصحابة قال لا قراءة مع الامام في شيء وعن جابر بمعناه وهو قول علي وابن مسعود وكثير من الصحابة
رضي الله عنهم ولحديث ابي هريرة وابي موسى واذا قرئ فانصتوا هذه حجة صريحة على الشافعي في وجوب
القراءة على المؤتم مطلقا وعلى مالك في السرية وسيجيء ما يؤيدها من الاخبار والآثار واقوال جمهور الصحابة
ان شاء الله تعالى ومن ثم قال في الهداية ولكن حظ المقتدي الانصات والاستماع لقوله تعالى واذا قرئ القرآن
الآية قال ابن الهمام في فتح القدير الانصات لا يخص الجهرية لانه عدم الكلام لكن قيل ان السكوت للاستماع لا مطلقا

وحاصل الاستدلال بالآية ان المطلوب امران الاستماع والسكوت فيعمل بكل منهما فالاول يخص الجهرية والثاني
لا فيجري على اطلاقه فيجب السكوت عند القراءة مطلقا وهذا بناء على ان ورود الآية في القراءة في الصلوة
واخرج البيهقي عن الامام احمد قال اجمع الناس على ان هذه الآية في الصلوة انتهى كلام الفتح او نقول ان القراءة
انما سقطت عن المقتدي لان قراءة الامام جعلت له قراءة قال في الفتح فلو قرأ مع هذا لكان له قراءتان
في صلوة واحدة وهو غير مشروع انتهى و نتوانند شد تخصيص فاتحه بحديث عبادة رضي الله عنه لانه زيادة
على النص بخبر الواحد قياما ثم تدبر الكون طريق ديگر اختيار ميكنيم يعني اگر بالفرض تسليم كرده آيد يعني كه مقتضاي خبر
لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب فرضيت فاتحه است و تسليم كنيم كه ازين خبر قراءت فاتحه فرض گشت تا هم لازم نمي
آيد فرضيت آن بر مقتدي خلف الامام زيرا كه اين خبر واحد است پس اين خبر واحد مثل آن مخصص نتواند شد
اتفاقا يعني خبر من كان له امام فقراءة الامام له قراءة كه روايت كرده است آن را ابو حنيفه بسند صحيح كه مرفوع
در مسندي كه منسوب بوي است و از طرق عديده ديگر مرفوعا و مرسلا ثابت شده است كه مستحق مفصلا ومحمول شد
بر ترك قراءة خلف الامام اكثري از صحابه هم رويست نهي از قراءة خلف الامام از هشتاد كس صحابه كبار كه تحقيق
تا آنكه دعوى كرده صاحب هدايه اجماع صحابه را برآن و منع كرده خلفاي راشدين تا آنكه بعض ايشان گفتند كه
حجر در دهن قاري خلف الامام بودي و بعض گفته كه اخگر در دهن بودي و بسياري از صحابه حكم بفساد صلوة قاري
خلف الامام كرده و روايات مرفوعه هم درين باب بلكه بقيد فاتحه بثبوت رسيده چنانچه خفي نيست از آن ساير مبادي
والله الموفق قال علي القاري في شرحه الموطا محمد رح في شرح النقاية للشمني روى سفيان الثوري وشعبة
اسرائيل بن يونس وشريك وابو الاحوص وسفيان بن عيينة وجرير بن عبد الحميد عن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله
بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا من كان له امام فقراءة الامام له قراءة وروى احمد
في مسنده عن ابي الزبير عن جابر مرفوعا انتهى قال العيني في شرحه للبخاري في بيان هذا الحديث ان هذا الحديث روا
جماعة من الصحابة وهم جابر بن عبد الله وابن عمر وابو سعيد الخدري وابو هريرة وابن عباس وانس بن

[illegible]

مالک رضی الله عنهم ومع هذا روی منع القراءة خلف الامام عن ثمانين نفرا من الصحابة الكبار منهم
المرتضى والعبادلة الثلثة فكان اتفاقهم بمنزلة الاجماع فمن هذا قال صاحب الهداية وعلى ترك القراءة
خلف الامام اجماع الصحابة فسماه اجماعا باعتبار اتفاق الاكثر وايضا في العيني وذكر الشيخ الامام عبد الله
ابن يعقوب السبذموني في كتاب كشف الاسرار عن عبد الله بن زيد بن اسلم عن ابيه قال كان عشرة
من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ينهون عن القراءة خلف الامام اشد النهي ابو بكر الصديق وعمر الفاروق
وعثمان بن عفان وعلي بن ابي طالب وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابي وقاص وعبد الله بن مسعود وزيد بن
ثابت وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس رضي الله عنهم وايضا اورد هذه الرواية الشيخ العابد السندي
مولدا والمدني مهاجرا في شرح المسند المنسوب الى ابي حنيفة برواية الحصكفي وقال بعد هذه الرواية فيقول المانع
ثبت نهي العشرة المذكورة ولم يثبت احد منهم عليهم عند توافر الصحابة كان اجماعا سكوتيا انتهى وروى عبد
الرزاق في مصنفه اخبرني موسى بن عقبة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر وعثمان كانوا
ينهون عن القراءة خلف الامام واخرج عن داود بن قيس عن محمد بن بجاد عن موسى بن سعد بن ابي
وقاص قال ذكر ان سعد ابي وقاص قال وددت ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه جمر انتهى وروى محمد
في موطاه اخبرنا داود بن قيس الفراء اخبرني بعض ولد سعد بن ابي وقاص انه ذكر له ان سعدا قال وددت
ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه جمرة قال محمد اخبرنا بكير بن عامر حدثنا ابراهيم النخعي عن علقمة بن قيس قال
لان اعض على جمرة احب الي من ان اقرأ خلف الامام انتهى وفي الكفاية قال من قرأ خلف الامام فلا
في فيه جمرة وقال علي رضي الله عنه من قرأ خلف الامام فقد خطأ الفطرة انتهى وفي العيني قال ابن مسعود ملئ فوه
ترابا رواه ابن ابي شيبة في مصنفه وقال عمر بن الخطاب وددت ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه حجر
انتهى واخرج الطحاوي باسناده عن علي رضي الله عنه انه قال من قرأ خلف الامام فليس على الفطرة اراد ليس على
شرط الاسلام وقيل ليس على السنة انتهى واخرجه ابن ابي شيبة في مصنفه عن ابن ابي ليلى عن علي رضي

الله عنه من قرأ خلف الامام فقد اخطأ الفطرة انتهى واخرجه الدارقطني كذلك من طرق واخرج عبد الرزاق في مصنفه عن داود بن قيس عن محمد بن عجلان قال قال علي من قرأ مع الامام فليس على الفطرة انتهى وروى ابن ابي شيبة في مصنفه حدثنا وكيع عن حسين بن صالح عن عبد الملك بن ابي سليمان عن ابراهيم قال الذي يقرأ خلف الامام فاسق انتهى وفي الكفاية وعن سعد بن ابي وقاص وزيد بن ثابت رضي الله عنهم من قرأ خلف الامام فلا صلوة له وقال شمس الائمة السرخسي رحمة الله عليه تفسد صلوته في قول عدة من الصحابة رض كذا ذكره علي القاري ايضا ويؤيده قال محمد في الموطا اخبرنا داود بن قيس الفراء اخبرنا عمر بن محمد بن زيد عن موسى بن سعد ابن زيد يحدثه عن جده انه زيد بن ثابت الانصاري انه قال من قرأ خلف الامام فلا صلوة له انتهى واخرج الطحاوي في معاني الآثار عن حماد بن سلمة عن ابي جمرة قال قلت لابن عباس اقرأ والامام بين يدي قال لا انتهى و روى ابن ابي شيبة في مصنفه عن جابر قال لا تقرأ خلف الامام ان جهر ولا ان خافت انتهى وفي سنن النسائي حدثنا هارون بن عبد الله حدثنا زيد بن الحباب حدثنا معاوية بن صالح حدثنا ابو الزاهرية حدثني كثير بن مرة الحضرمي عن ابي الدرداء سمعته يقول سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم افي كل صلوة قراءة قال نعم قال رجل من الانصار وجبت هذه فالتفت الي وكنت اقرب القوم منه فقال ما ارى الامام اذا ام القوم الا قد كفاهم وفي موطا محمد اخبرنا عبيد الله بن عمر بن حفص بن عاصم عن نافع عن ابن عمر قال من صلى خلف الامام كفته قراءته اخبرنا عبد الرحمن بن عبد الله المسعودي اخبرني انس بن سيرين عن ابن عمر انه سئل عن القراءة خلف الامام قال يكفيك قراءة الامام حدثنا الشيخ ابو علي قال حدثنا محمود بن محمد المروزي قال حدثني سهل بن عباس الترمذي اخبرنا اسمعيل بن علية عن ايوب عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة انتهى قال علي القاري شارح الموطا واحمد رواه احمد وابن ماجه عن جابر بلفظه من كان له امام فقراءة الامام له قراءة قال محمد اخبرنا سفيان بن عيينة عن منصور بن المعتمر عن ابي وائل قال سئل عبد الله بن مسعود عن القراءة خلف الامام قال انصت فان

في الصلوة

في الصلوة لشغلا سيكفيك ذاك الامام اخبرنا اسرائيل بن يونس حدثنا منصور عن ابراهيم قال ان اول من قرأ
خلف الامام رجل اتهم انتهى قال شارحه علي القاري اي نسب الى بدعة او سمعة ويؤيده ما روى ابن ابي شيبة
في مصنفه حدثنا الثقفي عن ايوب عن محمد قال لا اعلم القراءة خلف الامام من السنة انتهى قال محمد في الآثار
اخبرنا ابو حنيفة حدثنا ابو الحسن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن جابر بن عبد الله الانصاري
قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجل خلفه يقرأ فجعل رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ينهاه عن القراءة
في الصلوة فقال أتنهاني عن القراءة خلف نبي الله صلى الله عليه وسلم فتنازعا حتى ذكرا ذلك للنبي صلى الله عليه
وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة قال محمد و
به نأخذ وهو قول ابي حنيفة رحمه الله انتهى ورجال هذه الرواية كلهم ثقات غير مجروح احد منهم وايضا اخرج هذا الحديث
برواية ابي حنيفة في المسند مرفوعا وقال شارحه ابو الفيض محمد مرتضى الحسيني كذا رواه محمد في الآثار والمازني وابو المظفر
وابن خسرو وابو بكر بن عبد الباقي وزفر وطلحة انتهى ورواه محمد في الموطا بهذا الاسناد الصحيح مختصرا بغير القصة وروى ابن
ابي شيبة في مصنفه حدثنا مالك بن اسماعيل عن حسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
كل من كان له امام فقراءة الامام له قراءة انتهى فالعجب ممن يقول ان هذا الحديث لم يثبت مرفوعا بسند صحيح وله
طرق اخرى ايضا صحيحة ولهذا رد هذا القول ابن الهمام في شرح الهداية حيث قال وقولهم ان الحفاظ الذين عدوهم لم
يرفعوه غير صحيح قال احمد بن منيع في مسنده اخبرنا اسحاق الازرق حدثنا سفيان وشريك عن موسى بن ابي عائشة
عن عبد الله بن شداد عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له امام فقراءة الامام
له قراءة وحدثنا جرير عن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم فذكره ولم يذكر
عن جابر ورواه عبد بن حميد حدثنا ابو نعيم ثنا الحسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم
فذكره واسناد حديث جابر الاول صحيح على شرط الشيخين والثاني على شرط مسلم فهؤلاء سفيان وشريك وجرير وابو
الزبير رفعوه بالطرق الصحيحة فبطل عدهم فيمن لم يرفعه ولو تفرد الثقة وجب قبوله لان الرفع زيادة وزيادة الثقة مقبولة

فكيف وهو لم ينفرد والثقة قد يسند الحديث تارة ويرسل اخرى مع انه اخرجه ابن عدي عن ابي حنيفة في ترجمته وذكر فيه
قصة وبها اخرجه ابو عبد الله الحاكم قال حدثنا ابو محمد بن بكر الصيرفي ثنا عبد الصمد بن الفضل البلخي ثنا مكي بن
ابراهيم عن ابي حنيفة عن موسى بن ابي عائشة عن عبد الله بن شداد بن الهاد عن جابر بن عبد الله ان النبي صلى
الله عليه وسلم صلى ورجل خلفه يقرأ فجعل رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم ينهاه عن القراءة في الصلوة فلما
انصرف اقبل عليه الرجل فقال اتنهاني عن القراءة خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم فتنازعا حتى ذكر ذلك للنبي
صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة
وفي رواية لابي حنيفة رح ان ذلك كان في الظهر والعصر هكذا ان رجلا قرأ خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم في الظهر او
العصر فاومأ اليه رجل فنهاه فلما انصرف قال اتنهاني الخ وهذا يفيد ان اصل الحديث هذا غير ان جابرا روى عنه
محل الحكم فقط تارة والمجموع تارة ويتضمن رد القراءة خلف الامام لانه خرج تاييدا لنهي ذلك الصحابي عنها في
السرية والجهرية فيعارض ما روي في بعض الروايات حديث مالي انازع انه قال ان كان لا بد فبفاتحة الكتاب رواه
ابو داود والترمذي عن عبادة بن الصامت قال كنا خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم الخ ويقدم المنع لتقدم
على الاطلاق عند التعارض ولقوة السند فان حديث المنع من كان له امام اصح ثم قد عضد بطرق كثيرة عن جابر
غير هذا الطريق المذكور وان ضعفت وبمذاهب الصحابة حتى قال صاحب الهداية ان عليه اجماع الصحابة انتهى ملخصا
كلام ابن الهمام سوال پس اگر گفته شود که بسیاری از احادیث دلالت میکند بقرأت مقتدی خلف الامام
چنانچه حديث ابي هريرة من صلى صلوة لم يقرأ فيها بام القرآن فهي خداج روايت کرد آن را
مسلم وابو داود وغيرهما وروى ابو داود عن ابي هريرة امرني النبي صلى الله عليه وسلم ان انادي انه لا صلوة الا
بقراءة ولو بفاتحة الكتاب انتهى وغير ازين روايات دیگر هم آمده است جواب گویم من که جواب بیش سابق گذشت
که ازین مطلق قرأت ثابت است نه قرأت خلف الامام بوجوب فرض است که از آن مخالفت اذا قرئ القرآن
الاية وخبر من كان له امام لازم میاید وسيجيء الجواب الثاني من حديث ابي هريرة قريبا نقلا من كلام الطحاوي في شرحه

نظر ازین اگر حدیثی دلالت میکند بر عدم جواز الا بالفاتحه دیگری دلالت میکند بر جواز آن بلا فاتحه کما نقل العینی عن
قلت اخرج البیهقی من حدیث الجریری عن ابی الازهری سئل ابن عمر عن القراءة خلف الامام فقال انی لاستحیی
رب هذه البنیة ای الکعبة ۱۲ ان اصلی صلوة لا اقرء فیها بام القرآن قلت هذه معارضة باطلة فان اسنادها ذکره منقطع و
الصحیح عن ابن عمر عدم وجوب القراءة خلف الامام کما روی مالک فی الموطا باعلی طرق الاسناد عن نافع عن ابن
عمر قال اذا صلی احدکم خلف الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلی وحده فلیقرأ قال وکان ابن عمر لا یقرأ خلف
الامام انتهی وروی عبد الرزاق فی مصنفه عن الثوری عن ابن ذکوان عن زید بن ثابت وابن عمر کانا لا یقرآن
خلف الامام وروی ایضا عن هشام بن حسان عن انس بن سیرین قال سألت ابن عمر اقرأ مع الامام
قال انک لضخم البطن یکفیک قراءة الامام انتهی ذکره ابو الفیض فی شرح المسند سوال فان قلت اخرج ابو داود
عن القعنبی عن مالک عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمع ابا السائب مولی هشام بن زهرة یقول سمعت ابا هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة لم یقرء فیها بام القرآن فهی خداج فهی خداج فهی خداج غیر تمام
فقلت یا ابا هریرة انی اکون احیانا وراء الامام قال فغمز ذراعی وقال اقرأ بها فی نفسک یا فارسی قاله
لابی السائب وقال النووی وهذا یؤید وجوب قراءة الفاتحة علی الماموم ومعناها اقرأها سرا بحیث یسمع نفسک
جواب قلت هذا لا یدل علی الوجوب لان الماموم مامور بالانصات لقوله وانصتوا وایضا لیس فی حدیث ابی هریرة
شیء مما یدل علی وجوب القراءة علی الماموم بل هو رای ابی هریرة فقط لانه یحتمل ان یکون المراد فی الحدیث الصلوة التی
لا امام فیها فلذا قال الطحاوی ما خلاصته ان حدیث ابی هریرة من صلی صلوة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج
لیس فی ذلک دلیل علی انه صلی الله علیه وسلم اراد بذلک الصلوة التی تکون وراء الامام بل یجوز ان یکون الصلوة التی
لا امام فیها للمصلی لیس من کان له امام فقراءة الامام له قراءة کیف وقد رأینا ابا الدرداء قد سمع من النبی صلی الله
علیه وسلم فی ذلک مثل هذا فلم یکن ذلک عنده علی الماموم کما روی کثیر بن مرة الحضرمی عن ابی الدرداء سمعته
یقول سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم أفی کل صلوة قراءة قال نعم قال رجل من الانصار وجبت هذه

الی وکنت اقرب القوم منه فقال یعنی ابو الدرداء ما اری الامام ان ام القوم الا وقد کفاہم فقد خالف ابو الدرداء
رای ابی ہریرۃ فی ذلک انتہی کلام الطحاوی قلت بل یتعین ان ہذا الحدیث فی حق من یصلی وحدہ لئلا یخالف
بالنص القرآنی واذا قری القرآن وبالحدیث المذکور من کان له امام ومما یقوی قولنا ما اوردہ الترمذی عن
الامام احمد حیث قال فی جامعه اما احمد بن حنبل فقال معنی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحة
الکتاب اذا کان وحدہ واحتج بحدیث جابر بن عبد اللہ حیث قال من صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم
یصل الا ان یکون وراء الامام قال احمد فهذا جابر من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم تأول قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم
لا صلوۃ لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب اذا کان وحدہ انتہی کلام الترمذی قلت ہذا التوجیه
یجمع النصوص وایضا یدل علیه بل یتعینه ما روی مالک عن نافع عن ابن عمر قال اذا صلی احدکم خلف الامام فحسبه
قراءۃ الامام واذا صلی وحدہ فلیقرأ ورواہ عنه الدارقطنی مرفوعا وقال رفعه وهم یعنی حدیث موقوف بر ابن عمر
صحیح ست مگر رفعش بآنحضرت ثابت نیست پس جواب داد ازان شیخ عابد سندی که اگر تسلیم کنیم که رفعش از
روی اسناد صحیح نیست لکن الظاهر ان ابن عمر سمع ذلک من النبی صلی اللہ علیہ وسلم لما تقرر ان الصحابی
اذا اخبر بامر لا مساغ للاجتهاد فیه فله حکم الرفع وهنا کذلک فکانت مرفوعا حکما انتہی فظهر ان ہذا اولی مما رواہ
ابو ہریرۃ رضی اللہ عنه قال صاحب الکافی شرح الوافی ما ملخصه ان لا یقرأ المؤتم خلف الامام وقال الشافعی رحمه اللہ
علیه قراءۃ الفاتحة لحدیث عبادۃ ولنا قوله تعالی واذا قری القرآن الآیة والحدیث محمول علی الابتداء کما یدل علیه
روایة ابی بن کعب لما نزلت ہذہ الآیة ترکوا القراءۃ خلف الامام وایضا لنا قوله علیه السلام من کان له امام و
الخبر المشهور انما جعل الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا واذا قرأ فانصتوا واذا رکع فارکعوا واذا قال سمع اللہ لمن حمدہ
فقولوا ربنا لک الحمد فبین کیفیة الائتمام فامر البعض بالمشارکة وفی البعض بالسکوت وفی البعض بالمجیء وبه ثبت
ان الائتمام علی ما علم لا علی نمط واحد قال العینی تستدل بقوله علیه السلام واذا قری فانصتوا ان ہذہ حجة صریحة
فی ان المقتدی لا یجب علیه ان یقرأ خلف الامام ردا علی الشافعی فی جمیع الصلوات وعلی مالک فی الظهر والعصر انتہی

وقال

وما نقل عن بعض مشائخنا ان القراءة خلف الامام فيما لا يجهر لا يكره للاحتياط رده ابن الهمام حيث قال ثم
لا يخفى ان الاحتياط ليس في القراءة خلف الامام بل في عدمه لان الاحتياط هو العمل باقوى الدليلين وليس مقتضى
اقواهما القراءة كيف وقد روي من عدة من الصحابة فساد الصلوة بالقراءة خلفه فاقواهما المنع انتهى
كلامه مع تغيير يسير وفي النهاية منع المقتدي من القراءة مروي عن ثمانين نفرا من كبار الصحابة قال صاحب
الكافي منهم المرتضى والعبادلة وفي الكرماني عن الشعبي ادركت سبعين بدريا كلهم على انه لا يقرأ خلف الامام
ذكره علي القاري وغيره پس ازين آثار و اخبار صاف بوضوح پيوست كه اتفاق علماء صحابه و تابعين وغيره بر نيست
كه قراءة خلف الامام مطلقا يعني فاتحه باشد يا غير آن و صلوة سريه باشد يا جهريه اصلا نبايد و همين است
مذهب منصور موافقا لمحققين عليه جمهور و كلام حضرت شاه ولي الله صاحب صاف دلالت ميكند برينكه مذهب شافعي
درين مقدمه خلاف جمهور است حيث قال في المسوى شرح الموطا في بيان حديث جابر من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام
القرآن فلم يصل الا وراء الامام قلت وعليه اهل العلم الا ان الشافعي يقول من لم يقرأ فاتحة الكتاب في كل ركعة
فصلوته فاسدة انتهى و نگفته شود كه روايات مذكوره بالا از هر قسم يعني صحاح و ضعاف اند قابل احتجاج
نيست چراكه جواب اين در اول تمهيد گذشته كه تضعيف محدثين حديثي را در حق حنفيه مضر نيست چه ضرور است
كه او را هم حديث مذكور بطريق ضعيف رسيده باشد وهو ظاهر لا خفاء فيه و مستند در محل تعارض و نفي ثابت است
در تمام مقدمه هذا بناء كلام صرف بر روايت ضعيف نيست بلكه حديثي يا زايد صحيح الاسناد در هر مطلب موجود است
در تائيد آن اگر روايات ضعيفه هم مذكور آمده اند موجب تقويت حجيت شد محل اخذ و اعتراض چراكه خلاصه كلام
اينست كه فرضيت قراءة في الصلوة بنص فاقرءوا ما تيسر و قول النبي عليه الصلوة والسلام في تعليم الاعرابي
ثم اقرأ ما تيسر معك من القرآن رواه البخاري ثابت شد مطلق فاتحه باشد يا غير آن امام باشد
يا مقتدي و تخصيص فاتحه بدون مخصص ترجيح بلا مرجح و مرجانه بدفع جميع مسوقه و آنكه گفته شد تخصيص آن بقوله
عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب رده العيني حيث قال لا يجوز ان يكون قوله لا صلوة الا بفاتحة الكتاب مخصصا

لانه ينافي معنى التيسير فينقلب الى تعسر وهذا باطل ولا يجوز ان يكون مفسرا لانه ليس فيه ابهام واما قول النووي ان الفاتحة متيسرة فمقول ان سورة اخلاص اكثر تيسيرا من الفاتحة فما معنى تعيين الفاتحة في التيسير وهذا تحكم بلا دليل انتهى بزيادة ما في العيني وايضا قال العيني ومن قال انه مجمل كالتيمي وغيره اي الكرماني وحديث عبادة مفسر للمفسر قاض على المجمل فهذا بعيد جدا لانه لا يصدق عليه حد الاجمال كما ذكرنا عن قريب واشار الي ما قال فليت شعري من قال ان حد الاجمال يصدق على هذا والمجمل هو ما خفي المراد منه لنفس اللفظ خفاء لا يدرك الا بالبيان من المجمل سواء كان ذلك لتزاحم المعاني المتساوية الاقدام كالمشترك او لغرابة اللفظ كالهلوع او لانتقاله من معناه الظاهر الى ما هو غير معلوم كالصلوة والزكوة والربوا فانظر ايها المنصف الناهج عن طريق الاعتساف هل يصدق ما قاله من دعوى الاجمال وهل ينطبق ما ذكره الاصوليون في حد المجمل على ما يذكره فنسال الله العصمة عن دعوى الاباطيل والوقوع في مهمة الاضاليل انتهى هر گاهيكه تقرر يافت فرضيت قراءة مطلقا پس ساقط گشت قراءة از مقتدي خلف الامام بنزول آيت واذا قرئ القران فاستمعوا له وانصتوا الاية لان نزولها كان في الصلوة اجماعا قال الامام احمد كما روي بن كعب وهو من فقهاء الصحابة لما نزلت هذه الاية تركوا القراءة خلف الامام وفرضيت فاتحه از اول ثابت نيست كه مراد بانه حديث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب محمول است بنفي كمال كما في قوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له والا يلزم الزيادة على النص بخبر الواحد وان تنزلنا وسلمنا ان خبر لا صلوة الخ يوجب فرضية الفاتحة قلنا قوله عليه السلام من كان له امام فقراءة الامام له قراءة ومر تصحيحه بطرق صحيحة الاسناد مرفوعا ومرسلا فاذا صح فقد وجب ان يخص عموم الا الحديث على طريقة الخصم مطلقا فيخرج المقتدي وعلى طريقنا تخص ايضا لانها عام خص منه البعض وهو المدرك في الركوع اجماعا فيجاز تخصيصها بالحديث المذكور وهذه الحجة ثانية لنا لاعبار فيها اصلا لتقارب الحجة الاولى الثابتة بالنص المتواتر اذ في الصلوة وان كه گفته شد كه سقوط قراءة است از مقتدي بمقتضاي واذا قرئ القران فاستمعوا له وانصتوا وخبر من كان له امام فقراءة الامام له قراءة ما ورا ي فاتحه مراد است بدليل حديث ابي داود عن عبادة

ق

ابن الصامت معه جمله استثنائیه وغیره پس این دعوی نامسموع است بچندین وجه اول آنکه حدیث عبادة
مذکور ضعیف است جدا کما مر بیان ضعفه مشرحا پس از چنین حدیث تخصیص عموم آیت و تقیید اطلاق
حدیث صحیح اتفاقا جایز نیست بلکه چنین روایت بمقابله آیت و حدیث صحیح متروک العمل است اتفاقا
وجه دوم آنکه مقتضای حدیث عبادة اینست که قراءة فاتحه خلف الامام واجب است مطلقا خواه کانت الصلوة
جهریه او سریة و باین نهج معارض میشود باحادیث صحیحه من جمله آن معارض است بروایت مرویه عن عبادة بسند
صحیح کما مر عن عبادة بن الصامت انه علیه الصلوة والسلام قال لا یقرأن احد منکم شیئا من القرآن
اذا جهرت بالقرآن وقال الدارقطنی رجاله کلهم ثقات ذکره الزیلعی که هم من اکر نبودی حدیث دیگر معارض
بروایت اولی عبادة غیر ازین روایت ثانیه از عبادة رض تاهم کفایت میکرد همین روایت ثانیه از عبادة برای
اثبات مطلوب ما چه اگر روایت اولی هم ضعیف نیست بجمیع طرق این روایت صحیح مع شکر لفظ شیئا من
القرآن که تعارض صریح پیدا کرده پس روایت اولی که ضعیف واجب الترک گردید چرا که ترجیح بقوة سند
عند التعارض ثابت است اتفاقا ومع هذا روایات دیگر هم معارض آن ثابت شده چنانچه بعض ازان ذکر می
آید منها ما روی مالک فی الموطا عن ابن شهاب عن ابن اکیمة اللیثی عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
انصرف من صلوة جهر فیها بالقراءة فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا فقال رجل نعم انا یا رسول الله
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اقول مالی انازع القرآن قال فانتهی الناس عن القراءة مع
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم بالقراءة من الصلوات حین سمعوا ذلک من
رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا رواه ابو داود فی سننه وقال حدیث ابن اکیمة هذا رواه معمر و یونس
واسامة بن زید عن الزهری علی معنی مالک انتهی وایضا روی هذا الحدیث احمد والنسائی والترمذی وابن ماجه
قال الترمذی وفی الباب عن ابن مسعود وعمران بن حصین وجابر بن عبد الله انتهی این حدیث صحیح الاسناد است
منها ما روی النسائی فی باب سجود القرآن اخبرنا علی بن حجر اخبرنا اسمعیل عن یزید بن خصیفة عن یزید بن عبد الله

ابن قسیط عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن ثابت عن القراءة مع الامام فقال لا قراءة مع الامام
فی شیء انتهی وایضا رواه مسلم فی صحیحه بهذا اللفظ ولفظ شیء درین حدیث که منکّر وارد شده است شاملست
صلوة جهریه وسریه را وتنکیر لا قراءة مع لانفی الجنس شاملست مر قراءة فاتحه وغیره را وروایت مسلم هم
باین لفظ آمده است کما هو موجود فی صحیحه منها ما روی النسائی فی باب ترک القراءة خلف الامام فیما جهر به اخبرنا
ابن عبد الله بن المبارک حدثنا محمد بن سعد الانصاری قال حدثنی محمد بن عجلان عن زید بن اسلم عن ابی صالح
عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الامام لیؤتم به فاذا کبر فکبروا واذا
قرأ فانصتوا انتهی ولفظ واذا قرأ فانصتوا وفی الحدیث السابق فانتهی الناس عن القراءة صریح
الدلالت بر این که مراد عموم قراءت است ومعهذا متعین که وآن را روایات دیگر کلفظ شیئا من القرآن
وارد شده است منها ما روی الطحاوی فی معانی الآثار من الروایات المذکورة وغیرها وگذاشته شد روایات
طحاوی را بسبب تکثیر و خوف اطالت از نیجا است که شافعیه هرگاه که مذهب خود را در قراءة خلف الامام
بصلوة جهریه از روایات صحیحه غیر محتمل التأویل مخالف یافتند ونیافتند حدیثی صحیح موافق مذهب خود لاچار ترک کردند
قراءت خلف الامام در جهریه وقت قراءت امام واختیار کردند که امام سکوت کند بعد قراءت فاتحه برای
مقتدیان تا ایشان فاتحه بخوانند چنانچه حالا حرمین همین معمول است پس ظاهر است که اگر نزد شافعیان حدیث عباده
که ابو داود روایت کرده به ثبوت رسیدی هرگز این تکلف خلاف وضع اختیار نمیکردند حال آنکه این سکوت
ایشان بدلیل محتاج است لازم میآید قلب موضوع چنانچه صاحب شرح وقایه میگوید سکوت الامام لقراءة
المؤتم قلب الموضوع معلوم شد که شافعیان هم درین مسئله حیرانند والله اعلم بالصواب وجه سیوم آنکه
مراد از حدیث من کان له امام فقراءة الامام له قراءة ما ورای فاتحه نمی تواند شد چه راوی حدیث که جابر
ابن عبد الله صحابی است او خود میگوید که مقتدی خلف الامام فاتحه هم نخواند واین معنی از جابر بن عبد الله بطرق
صحیحه متعدده به ثبوت پیوسته کما روی مالک فی موطا حدثنا وهب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله یقول من

صلی

صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام انتهی وروی الترمذی فی جامعه قال حدثنا اسحاق بن
موسی الانصاری قال نا معن قال حدثنا مالک عن ابی نعیم وهب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله یقول من
صلی رکعة لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصل الا ان یکون وراء الامام وقال هذا حدیث حسن صحیح انتهی اقول رجاله
علی شرط مسلم وروی ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابن عیینة عن وهب بن کیسان قال قال جابر بن عبد الله
من لم یقرأ فی کل رکعة بام القرآن فلم یصل الا وراء الامام انتهی وروی الطحاوی فی معانی الآثار محمد بن علی بن داود
البغدادی وفهد بن سلیمان حدثنا اسماعیل بن موسی حدثنا مالک فذکر هذا الحدیث باسناده انتهی واینچنین حدیث
اگرچه سندش موقوف باشد بر صحابی لکن در حکم مرفوع ست چرا که فقره اول حدیث دلالت میکند که نماز صحیح
نمیشود مگر بفاتحة الکتاب وثبوت این فقره بروایات صحیحه مرفوعه در صحیح بخاری وغیره هم متحقق ست پس استثنای
اینچنین امر در حق مقتدی صحابی از رای خود بغیر سماع از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی توان کرد پس این حدیث
اگرچه بظاهر موقوف ست مگر در حقیقت حکم مرفوع دارد وجه چهارم آنکه از وی ما رسیده یعنی که حدیث جابر
ابن عبد الله مذکور بحکم مرفوعست از آثار صحابه هم ظاهر وهویداست چه اکثر اقوال جمهور صحابه خصوصا فقهای ایشان
باین شدت یکی کاشکی در دهن قاری خلف الامام حجر بودی و آخر بودی وهو فاسق ولیس علی الفطرة وتفسد صلوته
علی الاطلاق وبغیر بدون تخصیص فاتحه وغیره وصلوة جهریه سریه ظاهر الدلالت بر اینکه در این امر ایشان را
توهم واحتمال جانب مخالف اصلا نبود والا سر زد شدن چنین وعید شدید از صحابه امر محتمل فیه باوجود کمال
احتیاط ایشان در امور دینیه ممکن نبود مگر وقتی که در قول خود درجه یقین حاصل شده باشد وحصول در چنین یقین الا
بشنیدن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم والله اعلم وجه پنجم وجهیست شافی وکافی که ماده نزاع را از بیخ
بر کند وهو الحق المبین وآن اینست که همین روایت جابر بن عبد الله مرفوعا هم ثابت گردیده کما روی الطحاوی فی معانی
الآثار باسناد متصل مرفوع حدثنا بحر بن نصر حدثنا یحیی بن سلام خبرنا مالک عن وهب بن کیسان عن جابر
بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من صلی رکعة فلم یقرأ فیها بام القرآن

قلم یصل الا و راء الامام انتهی گویم من هرگاه که عموم آیت و اذا قرئ القرآن و اطلاق خبر من کان
له امام در فاتحه و غیره به تفسیر حدیث صحیح موقوف و نیز به روایت مرفوع ثابت که دیدی پس حسب احکام الله باید داشت
و حکم امام خود شده و توهم را گنجایش نگذاشت لکن اهل حق را ناچار تسلیم و انقیاد تحمل هم نمودند و مجال نفس برای تعصب
فطری و حق یعلو و لا یعلی والله تعالی اعلم باقی ماند امری که گفته شد که ظاهر اعتقاد آیت کریمه و اذا قرئ القرآن
فاستمعوا له وانصتوا اینست که انصات برای استماعست و آن متصورست در جهریه نه در سریه پس حمل کرده
نشود خبر من کان له امام را هم بر صلوة جهریه تا موافق شود آیت و خبر به یک محمل کما هو مذهب مالک و یؤیده ما روی
مالک فی موطاه من الآثار قال مالک عن هشام بن عروة عن ابیه کان یقرأ خلف الامام فیما لا یجهر فیه الامام بالقراءة
قال مالک عن یحیی بن سعید عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یقرأ خلف الامام
فیما لا یجهر فیه الامام بالقراءة قال مالک عن یزید بن رومان ان نافع بن جبیر بن مطعم کان یقرأ خلف الامام فیما
لا یجهر الامام بالقراءة انتهی گویم من این قول هم بچند وجه مدفوع است وجه اول اینکه تخصیص انصات برای استماع
از قبیل ادعا جائز نیست بلکه آیت بعموم خود باقیست کما مر بیانه و نیز در بعض روایات حدیث وارد شده است
اذا قرئ القرآن فانصتوا پس انصات متعلق بوقت قراءت است و قراءت عامست جهریه و سریه را پس حکم
بهر دو صورت مرتب خواهد شد و در آیت که مذکور فاستمعوا له به جهریه خواهد شد و انصتوا به عموم خود
و اگر انصات هم صرف برای استماع باشد لازم میآید از این که اگر مقتدی قراءت امام را بسبب بعد از امام نشنود
پس این مقتدی را انصات ممنوع باشد حالا که مذهب امام مالک رحمه الله هم در این صورت نیست انصات غیر آن وجه دوم آنکه
مالک فی آثار نقل کرده این فهم تابعین است و رای یک مجتهد بر دیگر لازم نیست چه جای وقتی که این معارض
بآیت و حدیث صحیح باشد بلکه محتمل است که هر چه از صحابه و تابعین منقول است در ابتدا یعنی قبل از نهی قراءت خلف الامام
خواهد بود تا مخالفت نص لازم نیاید کما روی ابی بن کعب لما نزلت هذه الآیة ترکوا القراءة خلف الامام پس معلوم
شد که در سابق خلف الامام میخواندند بعد نزول این آیت ترک کردند و نیز بروایت مالک فی از قاسم بن محمد

منقول است لهذا این اختلاف بهم ثابت شد چنانچه قال محمد در موطا نه حدثنا اسامة بن زید المدنی حدثنا
سالم بن عبد الله بن عمر قال کان ابن عمر لا یقرأ خلف الامام قال ای اسامة فسألت القاسم بن محمد عن
ذلک فقال ان ترکته فقد ترکه ناس ممن یقتدی بهم ای من الصحابة والتابعین وان قرأت فقد قرأ ناس
یقتدی بهم وکان القاسم ممن لا یقرأ پس معلوم شد که نزد قاسم بن محمد که یکی از فقهای سبعه مدینه است قراءت
مطلقا هر دو امر جائز بودند و گاهی خواندی و گاهی نخواندی از آیه و حدیث وجوب قراءت نمی فهمید والا
چگونه ترک میکرد و عمل بر آن بلکه مرجح قول وی اختلاف صحابه بود وجه دوم آن که اگرچه بعض آثار در قراءت
خلف الامام فیما لا یجهر ثابت گردید اما آثار در عدم قراءت خلف الامام مطلقا یعنی بدون تقیید جهریه وسریه باین
کثرت رسیده اند که کرقا نقل کرده از شعبی ادرکت سبعین بدریا کلهم علی انه لا یقرأ خلف الامام وغیر ازین هم بسیار اند
مگر در روایات مطلقه خصم را گنجایش تقیید نیست که از قبیل دعوی بلا دلیل باشد لهذا از این در گذشته در بعضی ان
روایات نقل می آید که احتمال تخصیص بجهریه ندارد کما روی مسلم فی صحیحه عن عطاء بن یسار انه اخبره انه سأل زید بن
ثابت عن القراءة خلف الامام فقال لا قراءة مع الامام فی شیء انتهی المراد فی شیء من الصلوات کما هو مصرح
فی بعض الروایات قال الطحاوی حدثنا یونس بن عبد الاعلی حدثنا عبد الله بن وهب اخبرنی حیوة بن شریح عن بکر
بن عمرو عن عبید الله بن مقسم انه سأل عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و جابر بن عبد الله فقالوا لا تقرأ خلف الامام
فی شیء من الصلوات حدثنا یونس حدثنا ابن وهب اخبرنی مخرمة بن بکیر عن عبد الله بن الاشج عن ابیه عن عبید الله بن
مقسم قال سمعت جابر بن عبد الله فذکر مثله حدثنا یونس حدثنا ابن وهب اخبرنی مخرمة عن ابیه عن عطاء بن یسار
عن زید بن ثابت سمعه یقول لا یقرأ المؤتم خلف الامام فی شیء من الصلوات حدثنا فهد بن سلیمان حدثنا علی
بن معبد حدثنا اسماعیل بن جعفر عن یزید بن خصیفة عن عطاء بن یسار عن زید فذکر مثله قال الطحاوی فهؤلاء
جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قد اجمعوا علی ترک القراءة خلف الامام وقد وافقهم علی ذلک ما قد
روی عن النبی صلی الله علیه وسلم مما قدمنا ذکره وشهد لهم النظر الذی ذکرنا فذلک اولی مما خالفه انتهی

کلام الطحاوی نقلته من معانی الآثار و فی مصنف ابن ابی شیبة حدثنا معتمر عن ابی بشر عن سعید بن جبیر قال سألته
عن القراءة خلف الامام قال لیس وراء الامام قراءة انتهی و بعض آثار این هم صحیح تر آمده اند کما روی محمد
فی کتاب الآثار اخبرنا ابو حنیفة قال حدثنا حماد عن ابراهیم قال ما قرأ علقمة بن قیس قط فیما یجهر به ولا فیما لا یجهر فیه
ولا فی الرکعتین الاخریین ام القرآن ولا غیرها خلف الامام انتهی قال العینی و فی التمهید ثبت عن علی و سعد و زید
بن ثابت انه لا قراءة مع الامام لا فیما اسر ولا فیما جهر انتهی حدثنا وکیع عن الضحاک بن عثمان عن عبد الله بن یزید
عن ابن ثوبان عن زید بن ثابت قال لا تقرأ خلف الامام لا ان جهر ولا ان خافت حدثنا الفضل عن الزبیر عن الولید
بن قیس قال سألت سوید بن غفلة اقرأ خلف الامام فی الظهر والعصر قال لا رواهما ابن ابی شیبة پس اکنون
هویدا گشت که مذهب جمهور صحابه همین است که قراءت خلف الامام مطلق نباید خواند که ظاهر از اجماع ایشان
چنان مفهوم میگردد که نمی گویند ایشان مگر بعلمی که از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسیده است چنانچه وجه ثالث
که عنقریب میآید پیش ازین مذکور است والله اعلم بالصواب. وجه سیوم دلیلیست قاطع و ملزم لا یحتمل التأویل بل
یدفع کل التأویل یعنی از حدیث مرفوع صحیح الاسناد ثابت گشته که در صلوة سریه قراءة امام برای مقتدی
کافیست مقتدی را نباید خواند کما روی محمد فی موطاه اخبرنا اسرائیل عن موسی بن ابی عائشة عن عبد الله بن
شداد بن الهاد قال امّ رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس فی العصر قال فقرأ رجل خلفه فغمزه الذی یلیه فلما
ان صلی قال لم غمزتنی قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدامک فکرهت ان تقرأ خلفه فسمعه النبی صلی الله علیه وسلم
فقال من کان له امام فان قراءته له قراءة انتهی درینجا بار شبهه عود میکند که درین روایت قراءت ماورای فاتحه مراد است
زیرا که جواب ازین که قراءت خلف الامام مطلق نباید فاتحه باشد یا غیر آن عنقریب بدلایل واضح گذشته درینجا ثابت
این معنی منظور است که در سریه خلف الامام نباید خواند فلیحفظ و روی اللیث بن سعد عن ابی یوسف عن ابی حنیفة
نا عن موسی بن ابی عائشة عن عبد الله بن شداد عن جابر بن عبد الله ان رجلا قرأ خلف النبی صلی الله علیه وسلم
فی الظهر والعصر فاومأ الیه رجل فنهاه فلما انصرف قال اتنهانی ان اقرأ خلف النبی صلی الله علیه وسلم فتذاکرا ذلک

حتی سمع النبی صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی خلف الامام فان قراءة الامام
له قراءة انتهی ذکره المرتضی الحسینی فی شرح المسند وسنده صحیح وایضا اشار الی هذا الحدیث ابن الهمام فی فتح
القدیر حیث قال وفی روایة لابی حنیفة ان ذلک کان فی الظهر او العصر هکذا ان رجلا قرأ خلف رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی الظهر او العصر فاومی الیه رجل فنهاه فلما انصرف قال اتنهانی الخ قال العینی فی شرح البخاری واخرج
الدارقطنی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یکفیک قراءة الامام خافت او جهر انتهی کلامه من الکوثر
وحیث اینکه حمل کرده شود آیت وحدیث برین محمل که قراءت خلف الامام مطلقا نباید خواند سواء کان
الصلوة جهریة او سریة ام القرآن او غیرها تا جمع شود تمامی احادیث فی نفس قراءة کما هو الحق الصریح
بالاتباع حکایت مناسب هذا المحل ان جماعة من العلماء اجتمعوا لمناظرة الامام الاعظم فی مسئلة القراءة
خلف الامام فاتوه فقالوا اما دلیلک فی المنع من القراءة خلف الامام ونحن نتهیأ لنناظرک فی هذه المسئلة فقال
لهم الامام لا یلیق للواحد ان یناظر جماعة لکن لما احببتم المناظرة ولا بد لکم منها فاختاروا منکم واحدا یناظر فاختاروا
رجلا منهم فقال الامام لهم هذا قد اخترتموه قالوا نعم قال فان لزمته الحجة لزمتکم قالوا نعم فان قام محجکم کذلکم قالوا
نعم قال فهذا جواب ما حججتموه حیث کان الواحد منکم یجوز ان یقوم عنکم فی المناظرة واکتفیتم به فهلا یکتفی
بقراءة امامهم ومناجاته فانصرفوا مقهورین والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب پس حالا سکوت کاتب این کلمات
احمد علی کیحال من ضعیف اینست که در مقامات اختلافیه بین الائمه مرجع اختلافات در فروع الاختلاف
بین الصحابة والتابعین است سکوت وترک تنازع رانهتا پسندیده تر ازین امور میدانم زیراکه دریافت شدن حق
بالتحقیق که توهم جانب مخالف را دران دخل نماند مراد شارع که فی نفس الامر است معلوم شود ممکن نیست بلکه
منظور شارع همین است که اختلاف که در حدیث اختلاف امتی رحمة ظهور گیرد ورنه اگر از طرف شارع ارشاد
این امر منظور بودی شدن متفق است چنانچه در بعض امور صریحه مثل فرضیت صلوة وصوم وغیره که کسی را
اختلاف نکرده دیده پس معلوم شد که خود شارع را درین اختلاف حکمتی است غامض که او موجب رحمت است کما قال آنحضرت

فی جزیل المواهب فی بیان اختلاف المذاهب اعلم ان اختلاف المذاهب فی هذه الملة نعمة کبیرة وفضیلة عظیمة وله
سر لطیف ادرکه العالمون وعمی عنه الجاهلون حتی سمعت بعض الجهال یقول النبی صلی الله علیه وسلم جاء بشرع واحد
فمن این مذاهب اربعة ومن العجب ایضا من یاخذ فی تفضیل بعض المذاهب علی بعض تفضیلا یؤدی الی تنقیص
المفضل علیه وسقوطه وربما ادی الی الخصام بین السفهاء وصارت عصبیة وحمیة الجاهلیة والعلماء منزهون عن ذلک
وقد وقع الاختلاف فی الفروع بین الصحابة وهم خیر الامة فما خاصم احد منهم احدا ولا عادی احد احدا فکیف وقد
ورد ان اختلاف هذه الامة رحمة من الله تعالی وقال علیه السلام ان اصحابی بمنزلة النجوم فی السماء فبایهم اقتدیتم اهتدیتم
واختلاف اصحابی لکم رحمة وقال السیوطی ان فی هذا الحدیث فوائد منها اخباره صلی الله علیه وسلم باختلاف
المذاهب بعده فی الفروع ورضاه بذلک وتقریره علیه ومدحه له حیث جعله رحمة ومنها ان کل المجتهدین
علی هدی وکلهم علی حق فلا لوم علی احد منهم ولا ینسب الی احد منهم تخطئة لقوله صلی الله علیه وسلم فبایهم اقتدیتم اهتدیتم
وفی ذلک سر لطیف [illegible] ثم روی البیهقی فی المدخل بلفظ ما یسرنی لو ان اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم لم یختلفوا لانهم لو
لم یختلفوا لم تکن رخصة انتهی کلام السیوطی ملخصا مقصود مطلب آنکه درین باب مناسب بل لازم است که ازین [illegible]
یعنی جدال و مناقشه که موجب تقبیح باین میشود محترز باشند و بتتبعها و استنباط احکام از نصوص و تمییز صحیح [illegible]
[illegible] و معرفت ناسخ از منسوخ وغیره امور متعلقه آن درین ایام بسبب بعد زمان و غلبه جهل و شیوع [illegible]
گذشت [illegible] را واجب الزام تقلید الا از طرف شارع بتقلید یکی از ابوحنیفه و شافعی وغیرهما رحمهم الله تعالی ماموریم
لکن هرگاه ما [illegible] از معرفت احکام دین بجهت قصور در علم و فهم دست بدامن [illegible] از سلف زدیم [illegible]
[illegible] که اگر برای خود خواهیم شد بجهت عدم تقید در دین و غلبه هوای نفس در مغاک ضلالت [illegible]
افتاده [illegible] [illegible] روی [illegible] است که هر کرا توفیق یزدانی دست [illegible] و تقوی گوید [illegible]
بحث [illegible] شارع خود را دور کند و اتباع مذهبی از مذاهب اربعه اختیار کند زیرا که اکثر مباحثه باین [illegible]
و [illegible] روی سخن میشود تا آنکه بسا اوقات [illegible] خویش [illegible] که حق بجانب من است لکن از آن

بمطلب صحیح ایشان نفهمانند و دعوای شیطان باز نکرده بلکه جواب این میشود که معنی آیت و حدیث بحسب دعوی باطل خود
تاویل کنم نعوذ بالله من شرور انفسنا و برای همین معنی از جواب مسئله هذا چند بار پهلوتهی کردم لکن چون خلاص
نیافتم مگر بجز بیان آنکه نیز استماع جناب آیة الله فی التقوی مولوی محمد اسمعیل شاه صاحب که تحریر این مسئله اند موید
این گشت چونکه اهل حق را غرض از استفتا تحقیق میشود نه بحث و جدل الله طوعا و کرها با وجود عدم فرصت و عدم
همرسی مواد کمیابی چند سخنان بحسب حوصله ناقص خود از دلائل حنفیه هر چه بدست نظر گذشته از کتب تتبع
کرده بضمن تحریر آورده ام و از خطا و سهو بیم دارم بحسب این فهم اگر کسی را بعد مسلم بر آن مطلع شود مرا هم اگر ممکن
باشد از رسانید حق تعالی جزاه الله خیر الجزاء فقال الله ایتو فیقا لما یحب و یرضی والهمنا الی طریق الهدی و ان نجعل آخرتنا
خیرا من الاولی آخر دعوینا ان الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و صحبه اجمعین

تمت

بعنایت الله تعالی و توفیقه